

مناظره شطرنج و نرد (تصنیف حسام صراف خوارزمی)

تصحیح نصرالله پورجوادی

مقدمه مصحح

در کتابخانه شادروان مجتبی مینوی دستنوشتی است که آن مرحوم، در تابستان سال ۱۹۳۹م / ۱۳۱۸ش، به خط خود، از روی سه نسخه خطی که در انگلستان و ایرلند بوده، استنساخ کرده است.^۱

مجتبی مینوی و چهار مناظره

مینوی، در مجموعه خود، شش اثر را آورده است که یکی از آنها کتاب السعادة و الاسعاد (به عربی) منسوب به ابوالحسن عامری است و مینوی آن را، مستقلاً و از روی خط خود، در سال ۱۳۳۶ شمسی چاپ کرده است.^۲ یک اثر دیگر رساله «ملخص جامع الحکمتین» (به فارسی) است که از روی نسخه ۲۶۶۹ متعلق به کتابخانه بادلیان در آکسفورد نوشته شده است. چهار اثر دیگر رساله‌هایی است به فارسی که از روی

(۱) این مجموعه، که به شماره ۱۰۷ در کتابخانه مینوی نگهداری می‌شود، در فهرستواره کتابخانه مینوی، به کوشش محمّدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران ۱۳۷۴، ص ۴۸-۴۹ معرفی شده است.
(۲) این کتاب را مینوی در سال ۱۳۵۸ق، از روی نسخه‌ای خطی متعلق به کتابخانه چیس‌تریبی در دبلین، نوشته بوده است. نصرالله حکمت تحقیق مفصلی درباره این اثر در رساله دکتری خود کرده و به این نتیجه رسیده است که این کتاب از عامری نیست. برای بخشی از این تحقیقات، نک. نصرالله حکمت، «آیا کتاب السعادة و الاسعاد تألیف ابوالحسن عامری است؟»، معارف، س ۱۴، ش ۱ (فروردین - تیر ۱۳۷۶)، ص ۳-۱۶.

مجموعه خطی شماره ۱۳۴ متعلق به کتابخانه چستربیتی استنساخ شده است. این چهار رساله عبارت‌اند از:

(۱) «رساله چنگ»، از سراج‌الدین قمری یا کمال‌الدین مراغی؛

(۲) «نزهة العاشقین»، از محمد زنگی بخاری؛

(۳) «مناظره گل و مُل»، از ابوسعید ترمذی؛

(۴) «مناظره شطرنج و نرد»، از حسام بن (یا حسام‌الدین) محمد رشید صراف خوارزمی. «رساله چنگ» را، که اثری است زبان حالی، هم به سراج‌الدین قمری نسبت داده‌اند و هم به کمال‌الدین مراغی. نگارنده این رساله را در جای دیگر معرفی کرده است.^۳ محمود طیار مراغی هم آن را از روی نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول چاپ کرده است.^۴ رساله «نزهة العاشقین» را نیز ایرج افشار از روی دو نسخه خطی دیگر چاپ کرده است.^۵ رساله سوم را هم حسن عاطفی از روی نسخه خطی دیگری که متعلق به خود وی بوده است چاپ کرده است.^۶ چهارمین رساله که «مناظره شطرنج و نرد» است تا کنون به چاپ نرسیده بوده و نسخه خطی دیگری از آن پیدا نشده است و ما آن را از روی همین نسخه مینوی تصحیح کرده‌ایم که در اینجا چاپ می‌شود.^۷

مناظره زبان حالی

«مناظره شطرنج و نرد» مناظره‌ای است زبان حالی، بدین معنی که دو طرف مناظره دو شیء بی جان یا دو نوع بازی‌اند که با یکدیگر گفتگو می‌کنند، نه به زبان قال بلکه به زبان حال. مناظره‌های زبان حالی که مناظره‌های ادبی نیز خوانده شده‌اند یک نوع یا 'ژانر' ادبی در تاریخ ادبیات جهانی است و در ادبیات ایران پیش از اسلام هم وجود داشته و یک نمونه آن به نام «درخت آسوریک» نیز از گزند حوادث ایام مصون مانده و به دست

(۳) در مقاله «زبان حال در ادبیات فارسی»، نشر دانش، س ۱۷، ش ۲، تابستان ۱۳۷۹، ص ۲۵-۴۲.

(۴) در کیهان اندیشه، ۱۳۷۶، ص ۵۹-۱۴۸.

(۵) محمد بن محمود زنگی بخاری، زنگی‌نامه، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۷۲، ص ۶۵-۱۲۱.

(۶) نبیذکهن در ساغر سخن و آثار انجمن ادبی صبا (کاشان)، اسفند ۱۳۴۷، ص ۶۸-۱۰۲. دو نسخه خطی دیگر از این اثر در دست است، یکی متعلق به کتابخانه مجلس شورا است و دیگری در سفینه تبریز است. نسخه چستربیتی / مینوی چهارمین نسخه است.

(۷) از آقای سید علی میرافضلی که توجه مرا به این رساله جلب کرد تشکر می‌کنم.

ما رسیده است. در دوره اسلامی نیز، از زمان اسدی طوسی به بعد، مناظره‌های زبان حالی متعددی هم به نظم و هم به نثر تصنیف شده است. طرفین یا دو خصم این مناظره‌ها نیز موجودات گوناگون بوده‌اند، مانند زمین و آسمان، گل و مُل، بهار و خزان، قلم و شمشیر، عقل و عشق. در این نوع مناظره‌ها، هریک از دو طرف سعی می‌کند که محاسن خود را به رخ دیگری بکشد و معایب او را متذکر شود و از این طریق خود را بهتر و مفیدتر از دیگری جلوه دهد. در ضمن این گفتگوها نیز معمولاً به قرآن و حدیث و سخنان حکما و شعرا استناد می‌شود. در انتهای مناظره نیز، چون دو طرف نمی‌توانند یکدیگر را مغلوب کنند، نزد داور می‌روند و داور هم حکم می‌کند که هردو آنها فواید و محاسنی دارند و بهتر است که با هم صلح کنند.

مناظره‌های زبان حالی را اغلب شاعران و نویسندگان درباری برای سرگرمی پادشاهان و امرا و وزرا و حکام می‌نوشتند. به همین دلیل هم، در بسیاری از این مناظره‌ها، داور همان پادشاه یا امیر یا وزیری است که مناظره برای او نوشته شده است. این معنی، چنان که بعداً خواهیم دید، در حق مناظره شطرنج و نرد هم صادق است. داور آنها امیر یا حاکم شهر شوشتر است که خود در بازی شطرنج و نرد مهارت دارد.

تقابل نرد و شطرنج

در میان بازیهای گوناگون که در آنها نوعی نبرد و برد و باخت مطرح بوده است، شطرنج و نرد از قدیم در مقابل هم قرار داده شده و گاه آنها را با هم مقایسه کرده‌اند. این دو بازی موضوع رساله‌ای است که به زبان پهلوی نوشته شده است.^۸ در قرون اولیه تاریخ اسلام نیز، در حکمهایی که از لحاظ فقهی در خصوص بازیها صادر می‌کردند، شطرنج و نرد را با هم ذکر می‌کردند. ابن ابی‌الدنیا در کتاب ذم الملامی می‌نویسد که چون نظر عبدالله بن عمر (وفات: ۷۳ق) را درباره شطرنج پرسیدند گفت:

شطرنج بدتر از نرد است، به دو دلیل: یکی اینکه در نرد فکر شخص به مدت زیاد درگیر نیست و ذهن مشغول بازی نمی‌شود، در حالی که در شطرنج بازی‌کن مدتها باید درباره حرکت بازی

۸) نک. احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران ۱۳۷۶، ص ۲۹۱-۲۹۳؛ نیز

Touraj DARYAEE, "Mind, Body, and the Cosmes: Chess and Backgammon in Ancient Persia", *Iranian Studies*, vol. 35, no. 4, Fall 2002, pp. 298-306.

فکر کند و این وقت او را تلف می‌کند. دوم اینکه در میان بازیکنان نرد آنقدر نزاع و دعوا در نمی‌گیرد که در میان شطرنج‌بازان، و حرفهای لغو شطرنج‌بازان^۹ و جدال ایشان با یکدیگر شدید است. وانگهی، تمایل مردم به شطرنج و هم وقتی را که صرف آن می‌کنند بیشتر است. لذا شرّ شطرنج از نرد بیشتر است.^{۱۰}

تقابل شطرنج و نرد را در یکی از افسانه‌هایی که دربارهٔ اختراع آن دو نقل کرده‌اند نیز می‌توان ملاحظه کرد. این افسانه را هم احمد بن ابی‌یعقوب در تاریخ یعقوبی و هم مسعودی در تاریخ خود نقل کرده و گفته‌اند که نرد را در زمان یکی از پادشاهان هند ساختند و آن را آیینۀ کار دنیا قرار دادند؛ چه، در این جهان، درست مانند بازی نرد، توفیق انسان به عقل و هوشمندی و زرنگی نیست بلکه بسته به بخت و اقبال است. شطرنج را بعد از نرد در روزگار پادشاهی دیگر ساختند و سازندهٔ آن می‌خواست نشان دهد که توفیق انسان به دست خود اوست و با عقل و فکر می‌تواند بر نادان پیروز شود. بدین ترتیب، شطرنج را برای بی‌اعتبار کردن نرد ساختند.^{۱۱}

بستگی داشتن برد و باخت در نرد به بخت موضوعی بوده است که توجّه متکلمان را هم به خود جلب کرده و به همین جهت نرد را آیینۀ ای دانسته‌اند برای نمایاندن عقیده به جبر یا تقدیر؛ در حالی که شطرنج را، که برد و باخت آن تابع میزان فکر و تعقل و هوشمندی شخص بوده است، نشانهٔ عقیده به اختیار انگاشته‌اند. این برداشت در عهد

۹) مراد از حرفهای لغو مطایبه و مزاح شطرنج‌بازان و نردبازان با حریف است و امروزه به آن «کرکری خواندن» می‌گویند. این کار به حدی متداول بوده است که در کتاب قابوس‌نامه، مزاح کردن و نرد و شطرنج باختن در یک باب آمده است. (عنصرالمعالی کیکاووس، قابوس‌نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، ج ۲، تهران ۱۳۵۲، ص ۷۷-۷۹؛ نیز نک. شجاع، انیس الناس، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۰۵-۲۱۲)

10) James Robson (ed.), *Tracts on Listening to Music*, London 1938, p. 57.

۱۱) نک. احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، ج ۱، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۰۹-۱۱۱؛ ابوالحسن علی مسعودی، مروج الذهب، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ج ۲، تهران ۱۳۵۶، ص ۷۳-۷۴. دربارهٔ تاریخ و افسانه‌هایی که دربارهٔ شطرنج گفته‌اند، همچنین نک. مقالهٔ "Chess"، به قلم یواوتاس، در ایرانیکا (ج ۵)، ص ۳۹۴-۳۹۶؛ و مقالهٔ تورج دریایی، همان، ص ۲۸۵-۲۸۸؛ دربارهٔ افسانه‌های مربوط به نرد و شطرنج و ابداع آنها، نک. ابوالقاسم تفضلی، تقدیر یا تدبیر: تخته‌نرد، تهران ۱۳۸۲، فصل چهارم، ص ۸۷-۹۶. علی‌رغم اینکه یعقوبی و مسعودی اختراع نرد را بر اساس افسانه‌ای به هندیها نسبت داده‌اند، بعضی از محققان معتقدند که مخترع این بازی ایرانیان بوده‌اند (نک. احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران ۱۳۷۸، ص ۲۸۹-۲۹۱).

ساسانیان هم وجود داشته است^{۱۲}. در دوره اسلامی، فیلسوف و متکلم خراسانی ابوزید بلخی (۲۳۶-۳۲۲)، در قرن سوم، در رساله‌ای که به نام «حکمة وضع النرد و الشطرنج» نوشته، گفته است که بازی نرد نمودگار موضع کلامی جبریون است و بازی شطرنج نمودگار موضع عدلیون یعنی معتزله است که قایل به اختیارند.^{۱۳} همین نکته را راغب اصفهانی (وفات: حدود ۳۹۶)، در محاضرات الادباء، از قول یکی از متکلمان بیان کرده^{۱۴} و محمدصالح قزوینی (وفات: ۱۱۱۷) گفته راغب را بدین گونه ترجمه کرده است:

یکی از حکما گفته است: شطرنج معتزلی است و قایل به قدرت و اختیار، و نرد مجبری است و قایل به تقدیر و اضطرار؛ زیرا که لاعب شطرنج اختیار و تدبیر به کار برد و لاعب نرد کار به اتفاق و تقدیر رها کند.^{۱۵}

در شعر فارسی نیز، بازی نرد نمودگار بازی سرنوشت و تقدیر آسمانی بوده است. این معنی را به خصوص در پاره‌ای از اشعار خاقانی می‌توان ملاحظه کرد. نمونه آنها بیت زیر است که می‌گوید:

نقدی نداد دهر که حالی دغل نشد نردی نباخت چرخ که آخر دغا نکرد^{۱۶}

ویژگیهای رساله

«مناظره شطرنج و نرد» به قلم نویسنده‌ای است ناشناخته به نام حسام بن (یا حسام‌الدین) محمد رشید صراف خوارزمی. این رساله را نویسنده حدوداً در قرن هفتم و هشتم، در شوشتر، برای ممدوح خود امیر مبارکشاه نوشته است. مرحوم مینوی کوشیده است تا اطلاعاتی درباره این نویسنده بیابد لیکن موفق نشده است. این رساله تنها اثری است که از این نویسنده در دست است. درباره امیر مبارکشاه هم که «صاحب السیف و القلم» خوانده شده است نتوانستم اطلاعاتی به دست آورم.

۱۲) نک. تورج دریایی، همان، ص 288-92.

۱۳) درباره نسخه خطی رساله ابوزید و ترجمه انگلیسی مطلبی که او درباره معانی کلامی نرد و شطرنج و تقابل آنها گفته است، نک.

Franz ROSENTHAL, *Gambling in Islam*, Leiden 1975, pp. 165-7.

۱۴) ابوالقاسم حسین بن محمد الراغب الاصبهانی، محاضرات الادباء، ج ۱، بیروت ۱۹۶۱ (افست قم ۱۳۷۴)، ص ۷۲۸. ۱۵) محمدصالح قزوینی، نوادر، به اهتمام احمد مجاهد، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۸۳.

۱۶) برای ابیات بیشتر در دیوان خاقانی درباره نرد و شطرنج، نک. معصومه معدن‌کن، نگاهی به دنیای خاقانی، ج ۲، تهران ۱۳۷۷، ص ۴۱۷-۴۲۸.

خوارزمی و ممدوح او امیر مبارکشاه هردو نرد و شطرنج باز بوده‌اند و مطالب این رساله و سخنانی که نرد و شطرنج به زبان حال به یکدیگر می‌گویند درباره جزئیات این دو بازی است. به کار بردن اصطلاحات خاص شطرنج و نرد مانند منصوبه^{۱۷}، فرد و فارد، کعبتین، خصل و خصل عذرا، خریطه نرد، ششدر، فرزین، پیاده، شاه، اسپ، شاه شاه (= کیش کیش)، نشان می‌دهد که نویسنده با این دو بازی کاملاً آشنایی داشته است.^{۱۸}

شطرنج، در ضمن یکی از سخنان خود، به موضوع اختیار در بازی خود و جبر و بخت در بازی نرد اشاره کرده است، آنجا که می‌گوید:

هرکه مرا به باد بر دهد از بدبازی <کردن> خود داند و هرکه تو را به باد دهد لعنت بر کعبتین نماید.

مناظره با مقدمه‌ای کوتاه، که در واقع صحنه مبارزه را ترسیم می‌کند، آغاز می‌شود و نخستین کسی که سخن می‌گوید نرد است. سپس شطرنج به او پاسخ می‌گوید. سخنان هریک از دو خصم نسبتاً کوتاه است. به هریک سه بار نوبت سخن گفتن می‌رسد تا اینکه بازی سومی به نام دوازده خانه از راه می‌رسد و آنها را برای داوری نرد امیر مبارکشاه می‌برد.

اصطلاح دوازده خانه را در فرهنگها نیافتیم. تنها جایی که در متون قدیم دیده‌ام که از این بازی به صورت «دوازده خانه» یاد کرده و آن را مانند نرد حرام دانسته‌اند بحرالفوائد است.^{۱۹} مرحوم مینوی در یادداشتهای خود نوشته است که «شاید مراد آن بازی ایست که در زبانهای فرنگی damc می‌گویند» (ص ۳)؛ ولی احتمالاً دوازده خانه یکی از انواع شطرنج است

۱۷) منصوبه به معنای حرکت‌های خاصی است که در شطرنج می‌توان انجام داد. روزنتال در مقاله «شطرنج» در دایرة المعارف اسلام (*ET²*, vol. VII, p. 366) آن را معادل problem گرفته است. شمس‌الدین آملی در نفایس الفنون (ج ۳، تهران ۱۳۷۹ ق، ص ۵۶۸-۵۷۲) انواع منصوبه‌ها را در شطرنج شرح داده است. این منصوبه‌ها به صورت ناقص در انتهای جامع العلوم فخر رازی (چاپ هند و چاپ آل داود، تهران ۱۳۸۲) آمده است.
۱۸) برای اصطلاحات شطرنج می‌توان به مقاله محمد دبیرسیاقی در ایرائیکا (ج ۵، ص ۳۹۶-۳۹۷)، رجوع کرد. معصومه معدن‌کن اصطلاحات شطرنج و نرد را در کتاب خود (پیشگفته، ص ۴۱۷-۴۲۸) و مصطفی ذاکری آنها را در مقاله «ریشه‌شناسی اصطلاحات شطرنج» (نامه انجمن، سال ۲، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱، ص ۲۲-۳۷ و سال ۳، شماره ۱، بهار ۱۳۸۲، ص ۹۷-۱۲۴) توضیح داده‌اند. اصطلاحات مربوط به نرد در عصر حاضر و شیوه بازی نرد را ابوالقاسم تفضلی در کتاب تقدیر یا تدبیر: تخته‌نرد، ص ۱۱۵-۱۲۴) شرح داده است.
۱۹) به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۰۷.

که محمود آملی در نفایس الفنون شرح داده است.^{۲۰} داوری امیر مبارکشاه در حق نرد و شطرنج مانند اکثر داورها در مناظره‌های زبان حالی است. معمولاً داور سعی می‌کند که دل هر دو طرف مخاصمه را به دست آورد و به آنها بگوید که دارای محاسن و فوایدی هستند و وجود هر دو در عالم لازم است. مبارکشاه نیز با دو بازی شطرنج و نرد همین کار را می‌کند و به ایشان می‌گوید که هر دو دوستان محرم شاه‌اند و اسباب عیش و نشاط او و هر دو وجودشان برای دربار لازم است.

در مناظره‌های زبان حالی، معمولاً هریک از دو خصم، برای اثبات برتری خود، به آیات قرآن و احادیث و کلمات بزرگان استناد می‌کند. ولی، در مناظره «شطرنج و نرد»، هیچ آیه و حدیثی نقل نشده است. دلیل آن هم روشن است. این دو اسباب قمار به شمار می‌آمدند و از لحاظ فقهی هم حرام بوده‌اند. رساله حتی با حمد و ستایش خدا و صلوات بر پیامبر هم آغاز نمی‌شود بلکه، پس از یک مقدمه بسیار کوتاه، به شرح گفتگوها می‌پردازد. رساله کاملاً جنبه ادبی و سرگرمی دارد و خالی از مطایبه و مزاح نیست و همان حال و هوایی را دارد که بر شطرنج‌بازان و نردبازان در هنگام بازی حاکم بوده است.

رساله به نثر است و نثر نویسنده مسجع است. هریک از دو خصم سخن خود را با یک رباعی یا دوبیتی ختم می‌کند. این ابیات همه مربوط به نرد و شطرنج است و بعضی از آنها نیز از خود مؤلف است. حدس می‌زنم که این اثر در قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم که بازار مناظره‌نویسی رواج داشته است نوشته شده باشد. البته تاریخ کتابت نسخه هم که سال ۱۸۶۴ است نسبتاً قدیم است. نسخه اصلی در شهر شیراز به قلم شخصی که خود را شیخ محمود معرفی کرده نوشته شده است. علاوه بر رساله خوارزمی، مناظره دیگری هست میان نرد و شطرنج که شاهزاده محمدامین میرزا قاجار در عصر ناصرالدین شاه به نثر نوشته است، ظاهراً بدون اطلاع از رساله خوارزمی.^{۲۱}

۲۰) آملی، نفایس الفنون، ۵۶۶-۵۶۷. ۲۱) نک. ابوالقاسم تفضلی، تقدیر یا تدبیر: تخته‌نرد، ص ۱۸۲-۱۸۶.

مناظره شطرنج و نرد

روزی، در شهر خوزستان، در میان بوستان با دوستان، به سبب دست‌بازی و به واسطه زبان‌درازی، نرد را با شطرنج مناظره و مباحثه افتاد. نرد مرد بود و فرد بود، راست گفتی و زیاده نجستی. مهره ماجرا در انداخت و منصوبه راستی بباخت و گفت که

ای شطرنج، تو با من هم‌رهی و برابری نتوانی کرد، که من مردی فردم و مسافری بساط‌گردم، چنانک در اول بازی به نام فاردم تا آخر به محبوب معاشر و معاندم. همیشه راست گویم و هرگز زیادتی نجویم. نشستم بر تخت بود و بساط عشرتم پُرخت باشد. چون در میان میدان به بازی شاهوار درآیم، صد گونه بند از دل غمزادگان روزگار بگشایم. نوبت‌یان انگشت به دو چوب کعبتین طاس^{۲۲} طبل بکوبند و امیرزادگان ماهرخ بساطم به دم سپاس پروند. کارم برگشاد باشد و بردوام باز گردد.

رباعی

من گرچه به نام در زبانها نردم در اول بازی از نشانها فردم
من مهره مهم که به یک ضرب نکو صد کیسه پر از نقد روانها^{۲۳} کردم

شطرنج، چون خودنمایی و خویش‌تن ستائی نرد بدید، چون گل به وقت سحر بشکفت و بزندید. شطرنج شاهی تمام بود و سخنگویی فرزانه. اسپ جواب چو آب و آتش براند و خاک میدان از باد فتنه فرونشاند و گفت که

ای نرد، چرا طریق عشرت نمی‌پویی و راه ادب نمی‌جویی و سخن به حد خود نمی‌گویی؟ اسپانی که از باد دونده^{۲۴} تر و پیلانی که از مرغ پرنده‌تر^{۲۵}ند > من دارم. تو می‌گویی که با من همراهی نتوانی کردن. خود را، با چندان کدخدائی مهره و طاس و خصل^{۲۵} و کعبتین و خریطه نرد، فرد می‌خوانی و، با چندان ششدر غم و حکم حرامی، معاشر و معاند می‌دانی و، با وجود چنان زیادتی که در بازی زیاد کنی و شانزده خصل عذرا به حیلۀ قایمی باطل و ناحق سازی، دعوی راستی می‌کنی^{۲۶} با آنکه تخت بخت نشاط مُلک من است و جمله روی بساط فلک تابع من، من که شاهیم در اسم است و بزرگیم در جسم، در پیش من لاف گزاف می‌زنی که در

(۲۲) «کعبتین» همان چیزی است که امروز به آنها طاس نرد می‌گویند و «طاس» در این رساله به معنای کاسه و طشتی است که کعبتین را در آن می‌ریختند. (نک. ابوالقاسم تفضلی، تقدیر یا تدبیر: تخته‌نود، ص ۱۰۰-۱۰۱).

(۲۳) نقد روان اشاره است به گنج قارون. در شعر حافظ هم با ایهام آمده است:

نثارِ خاکِ رَهت نقدِ جانِ من هر چند که نیست نقدِ روان را بر تو مقداری

(۲۴) در اصل: «رورنده» و مینوی آن را به «رونده» تصحیح کرده است.

(۲۵) خصل: نَدَب، چیزی که بر سر آن شرط می‌بندند. (۲۶) در اصل: + و

میدان من شاهوار در می‌آیم و جمله دانند که سلاطین پیش من دو رخ بر خاک نهند. تو می‌گویی که ماهرخان به دم زمین بساط من می‌رو بند [با آنکه]^{۲۷} هر دمت آوازه کم و کم برآید. تو لاف زیادت می‌زنی با آنکه هر دمت نظارگی در تعلیم گوید پستی. تو زبان دعوی می‌گشایی،

رباعی

شاهم که وزیر همچو فرزین دارم صد اسپ طرب به زیر یک‌زین دارم
بهرام پیاده رخ چو خسرو بنهد بازی دلارام چو شیرین دارم

نرد، چون نکته‌های بادانگیز و سخنان طعنه‌آمیز شطرنج گوش کرد، دانست که شطرنج را بزرگی اجسام و شاهی نام زحمت می‌دهد. چون طبیب دانا و مبارز توانا پای در میدان سخنوری نهاد و داد فصاحت و بلاغت بداد و گفت:

ای شطرنج، تا چند فخر از اسم شاهی و از اسپ و رخ سپاهی^{۲۸} زنی! آخرت نه هر دم به تشنیع «شاه شاه»^{۲۹} از خیمه و بارگاه به در می‌کنند و، چون گریزپایی و دربه‌دریت می‌بینند، به بند ماتت^{۳۰} مبتلا می‌گردانند. از مات اگر شرم نیاید از مات آزر م‌باید.^{۳۱} با آن که کارت چون پیل بند و فرزین بند همه بند اندر بند است، زبان طعنه بر ما گشادی و شما خود به معنی بی‌معیشتی مشهورید. از آن حمله^{۳۲} از هم دورید، اما از ناسازگاری و بی‌بردباری هرگز دو به یک خانه چون یاران همدم و دوستان محرم به سر نبرید. مرا، که با چنان غم طویل در بازی با یاران یار باشم، سزد که به طعنه چون تویی گرفتار گردم. آخر نه شاعران شیرین کلام و سخنوران ایام در حق من گفته‌اند:

نظم

چون زلفِ بتان مشو پریشان کان غمزه شوخشان قتیل است
جمع آی چو نرد در یکی جای کان بازی بازشان^{۳۳} طویل است

شطرنج، چون دید که نرد سخن دراز کشید و قصه کوتاه نمی‌شود، برخاست و صف سپاه بیاراست. بر میمنه رُخانِ پیروزبخت برد و میسره را به پیلان جنگجوی سپرد. جای فرزین چون وزیران شاه در پهلوی خود ساخت و پیادگان را در پیش خود بناخت و اسپ مبارزت در میدان تاخت و گفت:

(۲۷) افزوده مینوی. (۲۸) ظاهراً سپاهی

(۲۹) به تعبیر امروزی «کیش، کیش». (۳۰) ظ: مامت

(۳۱) در اصل: نیاید (مراد این است که «اگر از ما حیا نمی‌کنی از مات شدن باید حیا کنی»).

(۳۲) شاید: جمله

(۳۳) ظاهراً بازی باز همان است که امروز گشاد بازی می‌گویند و معمولاً دست بازی را طولانی می‌سازد.

ای نرد، نزد من تو را چه مقدار و اعتبار باشد که سپاه دوروی و لشکر جنگجوی آماده گردانیده‌ام. در شمارِ حَشَمِ دوصد هزار بیشم. اگر پیاده در پیش اسپ من گامی بنهد و نامی در مبارزت برآرد، انعام و احسانم او را ضایع نگرداند و حق آن بدانم و او را به مرتبهٔ وزیری رسانم. نه چون توام که هرگز نامه یاری نخوانی و طریق دلداری ندانی. اگر مهره‌ای صد بار چون مردِ حجازی و مرغِ پروازی بپرد که به یاران همدم رسد، به یک ضربِ مخالف و نقش ناموافق چون کودکانش بر سر لوحِ نخستین فرستی؛ و منم که، اگر پیاده‌ای از سپاه مرا کاری بیفتد، با جملهٔ سپاه به مدد او آییم و به منزلتیش رسانیم که شاهان را شاه‌رخ زند شادمان و فرخ بازگردد. استادان سرافراز و خسروان شیرین‌باز به صد درخواست نقشِ دو شش خواهند، حق ملازمت همیشه ندانی و در دل اندیشه نیاری. چون شاگردانِ ناخلف و حیوانان بر^{۳۴} علف دویک به روی روز آری؛ نقرین بر تو افزایشند و تحسین بر من نمایند. هرکه مرا به باد بردهد از بد بازی خود داند^{۳۵} و هرکه تو را به باد دهد لعنت بر کعبتین نماید.

رباعیه

شطرنج منم که رنجِ دلها ببرم محبوبِ دل و دیدهٔ اهلِ نظرم
من عقل زیادت کنم و محنت کم در پیش سنانِ غم چو شادی سپرم

نرد، چون قلب و جناح سپه و سلاح شطرنج بدید، دانست که اگر کارزار را خوار^{۳۶} دارد کار زار گردد و زمین از خونش چون لاله‌زار گردد. بانگ برزد و سپاه نامزد کرد و به هر جایگاهی دهه و صده معین کرد. چون از صف‌آرایی و لشکرپیرایی بپرداخت، مرکب در میدان تاخت و گفت که

ای شطرنج، با من هم‌نبرد چون شوی و هم‌آورد چون گردی؟ که زره ناموس در بر من است و تاج کاووس بر سر من - تو که در پس عری مانده‌ای^{۳۷} و به انواع طعنه سرافکنده‌ای که از عری اگر بر نمی‌خیزی کون شه گشاده می‌شود. و تشنیه دیگر آنکه خاتون در گرمابه است، دعوی مردی می‌کنی و هم‌نبرد من می‌شوی. هرکه روی به تو آرد دستش ستون رنج و غم می‌گردد و آب گرم ذوقش از سردیت چون یخ می‌بندد. از بی‌حمیتی خود را در پس^{۳۸} پیادگان پنهان می‌کنی تا سپاهی را به ضرب رخ فرخ پیچان گردانی^{۳۹}. چون کارت به جان آید و کارد به استخوان رسد، چون مرکبِ لاغرِ پشت‌ریش درویش از جای خویش کام و ناکام^{۴۰} گامی بنهی و چون زنان حامله از آستانهٔ یک حجره بیش^{۴۱} نیفتی، با من، که به گلبانگ سه‌شش هجده

۳۴) ظاهراً: پُر. گویا حافظ هم به کار برده. نک. غزل با قافیهٔ ف شود.

۳۵) این جمله را می‌توان چنین خواند: «از بدبازی خود داند...».

۳۶) «در پس عری ماندن»: آچمز شدن.

۳۷) «در پس عری ماندن»: آچمز شدن.

۳۸) اشاره به قلعه رفتن شاه است.

۳۹) کام و ناکام، خواه ناخواه

۴۰) ظاهراً: پیش

منزل بدوم و از اقلیمی به اقلیمی روم، سربه‌سر نمی‌کنی. من آن نردم که چون نقش دولت بزنم و نصرت بردنم پدید آید، به رسم و عادت بزرگان، با یاران و همدمان روی به خانه خود آورم. و تو آن شطرنجی که تا یار و برادر مهتر و کهنتر خود را اسیر دشمن نگردانی و خویشتن را چون قطب فلک محبوس یک خانه نبینی از پای نشینی. آخر نه سخن پرداز این حکایت و صاحب تصنیف این روایت، حسام بن ۴۲ محمد رشید صراف خوارزمی، در ستایش من سفته است و در مناقب من گفته:

نردم که چو برق از منازل بجهم داد دل صد هزار مسکین بدهم
شاهم که به یک نقش موافق در حال از ششدر غم به یک دویدن پرهم

پس شطرنج چنگ جنگ دراز کرد و نرد نبرد آغاز نهاد که، از تقدیر باری و تدبیر یزدانی، از گوشه بیابان، گردی بی‌پایان برخاست. هردو سپاه نگاه کردند تا این مدد بی‌عدد به یاری که می‌آید و زبان به مدح و شهریاری که می‌گشاید. کدام گرد این گرد کرد و کدام پهلوان چنین شتابان آمد که از میانه گرد علم دوازده خانه چون شیر دیوانه به درافتاد. چون به نزدیک رسید، جهانی پرتیر و شمشیر دید. عالمی از گرد سپاه سپاه شده و پشت فلک از غم دوتاه گشته، زمین از گرانی دو لشکر به جان آمده و آسمان از سبکساری دو سرور به فغان رسیده. شطرنج پرنج و نرد پردرد هردو پیراهن تحمل قبا کرده و ترک راه صدق و صفا گرفته، از آتش خشم هردو آب از چشم جهان و جهانیان رفته و اجل مرکب هردو را عنان گرفته، هردو سوار قاتل و به خون ریختن مایل، مجلس بزم گذاشته و رایت رزم برافراشته. آفتاب از سموم غضب هردو بریان، و ابر از تاب و تعب هردو گریان. خورشید در میغ و ناهید در دریغ. دوازده خانه، چون هردو را چنان بدید، انگشت تحیر به دندان تفکر بگرید و گفت که دیدی که دیر رسیدی و عالم زیر و زبر بدیدی. پس روی به سپهسالار خود کرد، یعنی سه خانه، و گفت:

بنگر که دو شاه به یکبار ترک تخت و بخت گرفته‌اند و کار بر خود سخت کرده. تو این لشکر و سپاه و خیمه و بارگاه را نگاه‌دار تا من بابی از کتاب صلح و دوستی بر ایشان خوانم، باشد که این آتش ندامت را به آب ملامت بنشانم. شما نیز باید که حاضر باشید و بر حرف ایشان ناظر گردید که، اگر این سپاه پرآوازه و لشکر بی‌اندازه درهم افتند و برهم زنند، قیامت از میان برخیزد و سلامت از جهان بگریزد، و به کین بستیزند و بسا خون که بریزند.

لشکر دوازده‌خانه چون شاهزادگان بترسیدند و بر بلندی صف برکشیدند. پس

(۴۲) کذا در اصل و شاید صحیح حسام‌الدین محمد باشد.

دوازده‌خانه یگانه روان شد. چون به میدان رسید، این بیت بخواند:

رباعی

شهزاده منم دوازده‌خانه به‌نام بگرفته ز مُلکِ روم تا خطّه شام
بر نردِ سرافراز و به شطرنجِ بگنج باد از منِ حق‌شناسِ دیرینه سلام

شطرنج، چون ترانه دوازده‌خانه بشنید، او را بشناخت، مرکب را بدو تاخت. نرد، چون آوازش گوش کرد، جمله جنگ و خصومتش فراموش گشت. دوازده‌خانه از اسپ پیاده شد و در پیش شاه رخ بر خاک نهاد و زمین را بوسه داد. هردو او را در میان آوردند و در کنار گرفتند. پس دوازده‌خانه مرکب نصیحت براند و داستانی از موعظت بخواند و گفت: ای زمانه غدار و ای چرخ ناپایدار، این چه رسم و آیین است و این چه قهر و کین است که در میان آورده‌ای و دل‌های جهانیان را پر از درد کرده‌ای!

از جورِ سپهر و از جنای ایام از یار نشان‌نماند^{۴۳} و از همدم نام
ای چرخ حلال‌زادگی پیش آور این جنگِ میان هردو شهزاده حرام

گاه از بزرگ‌منشی شطرنج شکایت کردی و گاه شطرنج از سرکشی نرد حکایت گفتی. دوازده‌خانه، چون ماجرای هردو گوش کرد، زمانی خاموش شد. پس از اندیشه بسیار و فکر بی‌شمار سربرآورد و گفت:

اگرچه من نیز صاحب لشکر و سپاهم و درخورد کمر و کلاه، اما در میان شما، که یاران پیشقدمید و شاهان ماتقدم، یکی را بر دیگری فضیلت نتوانم نهاد. اما مصلحت آن می‌بینم که روی به در نرادی سرافراز و شطرنج‌بازی شهباز بیاوریم و مهره ماجرای شما در پیش او بغلطانیم و قصه شما در پیش او بخوانیم. هرکه را او بهتر گوید او مهتر گردد، و هرکه را مهتر سازد دیگری کهنتر گردد.

شطرنج، از بس که یاری و مردمی از دوازده‌خانه دیده بود، مصلحت ندید که سخن او را بر خاک اندازد و او را بی‌آبروی گرداند؛ و نرد، که در عهد بُرنایی و عیش خویشتن‌رایی با دوازده‌خانه محرم و یگانه زیستی، نتوانست که آتش و غا برانگیزد و بادِ بلا زیادت کند. هر دو سپاه، چون دیدند که آن دو شیرِ جنگی را به حیلۀ روباه آن گرگِ کهنه به خواب خرگوش کرد، لشکر چون پلنگ از پی ننگ آهنگ جنگ می‌کردند، اما از جهت مصلحت دوازده‌خانه، که امیر نیکوخواه است و دوستار هر دو شهنشاه است، اتفاق کردند که چنین باید کرد که او می‌گوید.

(۴۳) در اصل: بماند. اصل صحیح است. یعنی: فقط نشان یار ماند، نه خود او.

رباعی

چون چرخِ فلک دوازده‌خانه بُود در برجِ فضاش مرغِ دل دانه بُود
هرکو سخنی دوازده‌خانه به صدق نشنید به نردِ عقل دیوانه بُود

پس جمله اِتِّفاق بی نفاق کردند و بر مرکب چون برق نشستند و گفتند:

ما را در نرد شاهی راد و در شطرنج امیری استاد باید تا انصاف از بی‌انصاف بستاند و دلها از ششدرِ غم و غصه برهاند.

به یک بار از پهلوانان جوش و از گردنکشان خروش برآمد که

المَنَّةُ لَلَّه که در شهر ما از بهر شما - که خوشترین شهرهاست و بهترین منزلهای فرزندان آدم است، خاکش چون آب کوثر است و اسمش خطه مبارک ششتر است - در او جوانبختی نرُاد نیکو ضرب و صاحب دولتی شطرنج‌باز نیکو حرب هست که به یک بازی راست که ببازد حریف را غم زیاد گرداند و از ترس تیر شهپرش قامت چون کمان دوتا کند و اگر هزار استاد نرُاد بیاید که غم طویل بر جانش نشیند و خواهند که به منصوبه خود را از ششدره‌اش خلاص کنند سود ندارد، تازیان سر و زر نبینند.

رباعی

نرُاد جهان میر مبارکشاه است کز طایس سپهر و نردِ چرخ آگاه است
از نقشِ دوشش پنج طویلش حاسد محبوسِ بلا چو بیژن اندر چاه است
و شطرنج بازی است که چون [بر] اسبِ تازی بازی سوار گردد شاهانِ پیلتن در پیش او پیاده
رخ بر بساط خاک نهند و فرزینِ آمان طرح^{۴۴} گیرند.

رباعی

میری که به رسم و داد با آیین است اسبِ طربش همیشه زیر زین است
هرگه که چو فیل رخ به دشمن آرد گویی که پیاده‌اش مگر فرزین است
پس همه لشکر و سپاه انبوه روی به درگاه امیر معظّم صاحب السیف و القلم امیر مبارکشاه - عظم الله قدره - نهادند و رفتند چون بندگان به درِ سرای دولت بایستادند. و چون بار خواستند، بارشان دادند. امیر را در سرافرازی نردبازی یافتند. اگرچه حریف دیگر را شهرخ زده بود و خرّم و فرّخ گشته، نرد و شطرنج هیچ ننهفتند و قصه از اول تا آخر گفتند. امیر، که آن زمان در آورد و بُردِ نرد بود، نخواست که خاطرِ نرد بیازارد و شطرنج برده بود جانبِ شطرنج فروگذار. پس روی به شطرنج و نرد آورد و گفت که

۴۴) طرح (اصطلاح لشکرآرایی)، واحدی ورای میمنه (جناح راست) و میسره (جناح چپ) و گروهی کمکی را می‌گفتند معادل احتیاط امروزی (از لغت‌نامه دهخدا).

شما هردو یارانِ همدمید و دوستانِ محرم. هردو اسبابِ عیش و نشاطید و سرافرازِ تخت و بساط. نشاید که بیگانگی جوئید و ترکِ آشنایی گیرید، بزم بگذارید و در پی رزم روید. مصلحت آن است که از سرِ صدق و صفا بر سرِ عهد و وفا روید.

پس هردو برخاستند و از یکدیگر عذرها خواستند؛ مدح یکدیگر تکرار می‌کردند و بر گفتار گذشته استغفار می‌نمودند. بعد از آن، هرکدام با آبروی تمام به مقرّ عزّ خود مراجعت نمودند و هرکس پی‌کاری رفتند.

الهی، تا بساطِ دهر باشد کدورتِ جنگ به صفای صلح مبدّل باد، بالنّبی و آله الأُمّجاد. تمّ (کذا) الرسائل بحمد الله و حسن توفيقه. و الصلوة و السّلم علی نبیّه محمّد و آله الطاهرين. کتبه اضعف عباد الله تعالی و أحوّجهم الی عفو الله و غفرانه، شیخ محمود تجاوز الله عن سیّاته، بمحمّد و آله، فی سنة اربع و ستین و ثمان مائة (۸۶۴) الهجرية النبویّة علی السّلم، بدار العیش شیراز، حماها الله تعالی عن الآفات و النّکبات

□

Archive of SID